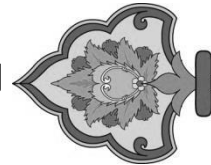


فهرست مطالب



بخش اول: مفاهیم و اصطلاحات ۱۳

- ۱- واژه پژوهی معنویت ۱۳
- ۲- هدفمندی و معنای زندگی ۱۴
- ۳- انسان معنوی ۱۶
- ۴- معنویت فلسفی ۱۹
- ۵- فلسفه الهی ۱۹
- ۶- معنویت اسلامی ۲۰

بخش دوم: ابن سینا و انسان معنوی ۲۳

- فصل اول: مبانی فکری انسان معنوی ۲۵
- ۱- مرجعیت عقل فلسفی ۲۶
 - ۲- خیریت محض واجب الوجود ۲۷
 - ۳- حقانیت محض واجب الوجود ۲۸
 - ۴- حکیمانه بودن نظام آفرینش ۳۰
 - ۵- معشوق ازلی بودن حق تعالی ۳۳
 - ۶- ایمان به سریان عشق در تمام کائنات ۳۶
 - ۷- تجرد و تکامل تدریجی عقل ۳۹
- فصل دوم: ویژگی‌های انسان معنوی ۴۲
- ۱- تعالی خواهی معرفتی ۴۳
 - ۲- زدودن مادیت و تجردگرایی ۴۵

- ۳- وحدت عقل نظری و عملی در تکمیل سعادت ۴۷
- ۴- اصالت سعادت اخروی ۵۰
- ۵- حکمت عملی و عدالت، مبنای معنویت نفس ۵۵
- ۶- تشبیه به واجب ۵۷
- ۷- عشق، به عنوان خمیرمایه‌ی آفرینش ۶۰
- ۸- انسان عقلی ۶۱
- ۹- گرایش به نمادگرایی متافیزیکی ۶۳
- ۱۰- نطق قدسی ۶۷
- ۱۱- وحدت سیرت ظاهری و باطنی ۶۸
- ۱۲- اعتقاد به کرامت انسان در کنار اعجاز نبوی ۷۱
- ۱۳- حیات معقول مبنای سبک زندگی معنوی ۷۳
- ۱۴- تفرد عرفانی (کتم اسرار) ۷۵
- ۱۵- فلسفه‌ی مرید و مراد ۷۶

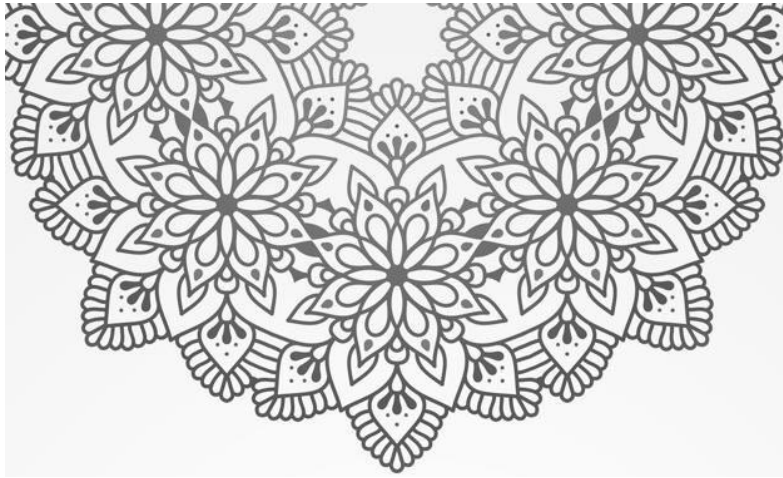
بخش سوم: علامه طباطبایی و انسان معنوی ۷۹

- فصل سوم: مبانی فکری انسان معنوی ۸۰
- ۱- وحدت وجود ۸۱
- ۲- مبدأیت محض حقتعالی ۸۲
- ۳- شرافت نفس ناطقه ۸۴
- ۴- فطرت الهی ۸۵
- ۵- ابدیت خواهی ۸۷
- ۶- فقر محض کائنات ۸۹
- ۷- حیات طیبه ۹۱
- فصل چهارم: ویژگی‌های انسان معنوی ۹۳
- ۱- انسان دینی (الوهی) ۹۴
- ۲- تحلیل سیر حیات معنوی انسان (قبل، در و بعد از دنیا) ۹۷
- ۳- زندگی کیفی در وحدت عقل و نقل ۹۹

- ۴- بندگی (عبودیت) به عنوان سبک زندگی ۱۰۰
- ۵- خدامحوری، راز تعالی خواهی ۱۰۲
- ۶- روح قدسی و نطق معنوی ۱۰۴
- ۷- نظام ارزشی و حریم قدسی ۱۰۴
- ۸- تبیین توحید افعالی و انسان معنوی (وحدت اسمی، فعلی و وصفی) ۱۰۶
- ۹- عقیبیگرایی و حیات معنوی ۱۰۸
- ۱۰- نگرش معنوی و آزادی اراده ۱۰۹
- ۱۱- اصالت حق و فقر واقعیت ۱۱۱
- ۱۲- قضا محوری و قدرگرایی (تحلیل الوهی واقعیت هستی) ۱۱۲
- ۱۳- انسان شیدا ۱۱۴
- ۱۴- مفاهمه با خدا (زبان دعا) ۱۱۶
- ۱۵- انسان مولا (مقام ولایت) ۱۱۸

بخش چهارم: مطالعه تطبیقی ۱۲۳

- فصل پنجم: تطبیق و تحلیل دو دیدگاه ۱۲۳
- ۱- وثاقت مبانی فکری ۱۲۳
- ۲- مفهوم انسان معنوی ۱۲۴
- ۳- جایگاه خدا، در نظام معرفتی، عقیدتی و ارزشی انسان معنوی ۱۲۵
- ۴- تحلیل سبک، کیفیت و تعالی زندگی ۱۲۶
- ۵- پشتوانه حیات معقول ۱۲۸
- ۶- تحلیل نسبت حیات اصیل با سعادت اخروی ۱۳۰
- ۷- قدرت تبیین و ربط معرفت بشری با معرفت و حیانی ۱۳۱
- ۸- عقل دینی، نطق معنوی، و نمادگرایی متافیزیکی ۱۳۲
- فصل ششم: چشم انداز ۱۳۴
- فهرست منابع ۱۳۷



بخش اول: مفاهیم و اصطلاحات

۱- واژه پژوهی معنویت

در لغت‌نامه دهخدا آمده است که، مَعْنَوِي، منسوب به معنی، مقابل لفظی، و به معنی حقیقی، راست، اصلی، ذاتی، مطلق، باطنی و روحانی، مقابل مادی و صوری، مقابل ظاهری است. معنایی که فقط بوسیله‌ی قلب شناخته می‌گردد و زبان را در آن بهره‌ای نیست. در ادامه آورده است که، مرد معنوی؛ آنکه در عالم معنی سیر کند، سالک راه حق. و مقامات معنوی؛ مراتب سیر باطنی، درجات سلوک به سوی حق، مقامات عرفانی معنا گردیده است.^۱ صحاح نیز در معنای معنوی گفته است: امور غیر مادی که با قوای روحانی و فکر و اندیشه انسان سروکار دارد. «المعنوی: ما يتصل بالذهن و التفكير كفكره الحق او الواجب يقال المادی».^۲

در اصطلاح معنویت را می‌توان، معرفت و ایمان به غیب و تبیین توحیدی از نظام هستی و مبتنی ساختن اعمال جوارحی و جوانحی بر اساس معارف اسلامی دانست به عبارتی معنویت

۱- علی اکبر، دهخدا، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر معین، ج ۱۳، تهران، انتشارات دانشگاه تهران: ص ۱۸۷۱؛ متن مشابه،

غلامرضا، انصاف پور، کامل فرهنگ فارسی، ص ۱۰۹۶.

۲- اسماعیل ابن حماد، جوهری، صحاح اللغة، بیروت: بی‌نا، ۱۳۷۰ش، ص ۱۷۱.

پایه سلامتی جسم و روح است.^۱ مفهوم معنویت در میان پژوهشگران روانشناس نیز مورد بررسی قرار گرفته و این چنین بیان نموده‌اند که: «معنویت از واژه‌ی لاتین «اسپیریتوس»^۲ به معنای نقش زندگی یا روشی برای بودن و تجربه کردن که با آگاهی یافتن از یک بُعد غیرمادی به وجود می‌آید و ارزشهای قابل تشخیص، آن را معین می‌سازد. این ارزشها به دیگران، خود، طبیعت و زندگی مربوطند، و به هر چیزی که فرد به عنوان غایی قلمداد می‌کند، اطلاق می‌شود».^۳

الکینز، معنویت را یک پدیده‌ی انسانی می‌داند که به صورت قابلیت و ظرفیت در همه‌ی مردم وجود دارد. معنویت مترادف با مذهبی بودن نیست پدیده‌ی معنویت یک ساختار نه بُعدی است: ۱- بعد فرامادی ۲- معنا و هدف در زندگی ۳- داشتن سلامت در زندگی ۴- تقدس زندگی ۵- اهمیت ندادن به ارزش‌های مادی ۶- نوع دوستی ۷- آگاهی از تراژدی ۸- آرمان‌گرایی ۹- ثمرات معنویت که عبارت از: عشق، محبت و مهرورزی به همه‌ی موجودات است.^۴

۲- هدفمندی و معنای زندگی

در تاریخ اندیشه انسانی موضوع هدف و معنای زندگی در دو قطب کلی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است: از یک سو اعتقاد به هدفمندی زندگی با ایمان به امری ماورایی حاکم بوده است و از سوی دیگر انکار هر نوع معنا و مقصود برای زندگی و بیان اینکه زندگی انسانی یک پدیده‌ی کاملاً بی محتوا و بدون معنا است خودنمایی کرده است. متفکرانی که نوعاً به نیرویی ورای هستی و ماده معتقدند هدف زندگی انسان را در جایی غیر از جهان مادی جستجو می‌کنند و می‌گویند انسان باید در فرایند زندگی کوتاه دنیا، خود را برای رسیدن به آن هدف مهیا نماید. گروهی از این اندیشمندان معتقد به هدفمندی زندگی، با اعتقاد به حاکمیت روح کلی بر جهان می‌باشند و می‌گویند: علیرغم اینکه هدف و غایت زندگی انسان در جهانی بالاتر از این عالم

۱- سیدمصطفی، محقق داماد، «معنویت گمشده و خواسته‌های انسانی در پهنه گیتی»، همایش مقدمه‌ای بر سلامت معنوی.

2-spiritus

۳- وست، ویلیام، روان‌درمانی و معنویت، مترجمان شهریار شهیدی و سلطانعلی شیرافکن، تهران: رشد، ۱۳۸۳ش، ص ۲۵.

۴- همان، صص ۲۷ و ۲۸.

است، انسان باید به این روح کلی نیز رسیده و با آن یکی شود؛ ولی این روح کلی و نیروی برتر را مبدأ و منشأ خلقت نمی‌دانند و فقط آن را به عنوان سرانجام و نهایت کار تصور می‌کنند.^۱ در ادیان توحیدی، با تبیین امر قدسی و ماورایی تحت عنوان «خدا» زندگی، هدفدار و معنا دار می‌گردد. معتقدان به هدفمندی زندگی با اعتقاد به خدا به امر ماورایی، این جهان را در حکم مزرعه‌ای برای آخرت می‌دانند؛ اشاره به حدیث «الدنیا مزرعه الآخره»^۲ که باید آن را کشت، بنابراین هدف زندگی وصول به قلمرو الهی قلمداد می‌شود.

قرآن کریم نیز رسیدن به خداوند را در موارد بسیاری به عنوان معنا و هدف زندگی معرفی نموده و در این باره می‌فرماید: «فحسبتم أنما خلقتناکم عبثاً و إنکم إلینا لا ترجعون».^۳ (آیا گمان گمان کرده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد). و باز می‌فرماید: «یا ایها الانسان اناک کادحٌ إلی ربک کدحاً فملاقیه».^۴ (ای انسان محققاً تو کوشش کننده‌ای، کوشش کردن کامل و رسا تا آن را به سوی پروردگارت برسانی پس جزا و سزای آن را پس از مردن در قیامت دیدار خواهی نمود). با این وصف، زندگی دو معنا دارد، یکی به معنای زنده بودن (بیولوژیکی) و دیگری به معنای حیات معنوی که توجه به حقیقت آدمی دارد. حضرت عیسی در انجیل همانگونه که در قرآن آمده است، می‌فرماید: هر آنکس که دو بار متولد نشده باشد (تولد جسمانی و تولد روحانی) هرگز به ملکوت آسمان نخواهد رسید. هر یک از این دو معنا، وجود هدفی را اقتضا می‌کند و تجربه‌ی تاریخی نوع بشر خود، این مطلب را تأیید می‌کند. پیشرفت مادی بشر، چنان که دنیای امروز آن را به خوبی اثبات می‌نماید، بدون داشتن هدف امکان‌پذیر نبوده است و پیشرفت و ارتقای معنوی او نیز به طریق اولی، داشتن یک هدف متعالی را ایجاب می‌نماید.^۵ استاد مطهری می‌گوید: انسان معنوی می‌داند که آزاد، مختار و مسئول خویش است و بهتر کردن جهان است، امانتدار الهی است، و بر حسب تصادف برتری نیافته، تا استبداد بورژوازی و همه چیز را برای شخص خود تصاحب کند و مسئولیت و تکلیفی برای

۱- ر.ک. تادئوس، متز، آثار جدید درباره‌ی معنای زندگی، مجله نقد و نظر، ترجمه محسن جوادی، سال هشتم، شماره اول و دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۲، صص ۲۶۶ و ۳۱۰.

۲- محمدباقر، مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳، ص ۳۲۵.

۳- مومنون، آیه ۱۱۵.

۴- انشقاق، آیه ۶.

۵- غلام‌رضا، اعوانی و محمد لگنهاوسن و مصطفی ملکیان، معنای زندگی در نظرخواهی از دانشوران، مجله نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۸۲، ص ۵۷.

خویشتن قائل نباشد.^۱ بنابراین انسان معنوی، انسانی هدفمند، دارای زندگی معنادار و مسئول است.

۳- انسان معنوی

ریشه‌ی معنویت خواهی در سرشت انسان بوده و از گرایش‌های فطری انسان است، «بر اساس قرآن، ایمان و معنویت جزو سرشت انسان است».^۲ به همین دلیل «معنویت و انسانیت دو امر تفکیک ناپذیرند، تا آنجا که نمی‌توان به معنویت چسبید و انسانیت را رها کرد، یا حتی نمی‌شود برای انسانیت قداستی منهای معنویت قائل شد».^۳

در رابطه با انسان معنوی، تعاریف مختلفی ارائه شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: علامه‌ی طباطبایی ضمن اشاره به این مطلب که معنویت از فطرت انسان نشأت می‌گیرد، تعریفی از انسان معنوی را ارائه داده و چنین می‌گوید که: «فطرت، همان الگوی سعادت انسان و مسیر متفاوتی و خطاناپذیر تکامل است که سعادت و خوشبختی انسان را دربردارد».^۴ ایشان در ادامه می‌گوید که: «کمالات وجودی انسان و هر پدیده‌ی دیگر، اموری است که با ساختمان ویژه و غرایز وجودی آن توافق دارد. با این حساب انسان هم دارای غرایز فطری معنوی است و هم غرایز فطری مادی، زیرا اگر انسان تنها دارای غرایز فطری مادی بود، کمال او در برآوردن حداکثری این غرایز بود، ولی غرایز گوناگون دیگری که در ترکیب ساختمان وی موجود است، زیاده‌روی و طغیان یک غریزه را روا ندیده و به حفظ توازن و حد اعتدال دعوت می‌کند».^۵

ابن سینا در معرفی انسان معنوی، از دریچه‌ی عقل و عقل‌گرایی نگریسته، و می‌گوید: انسان معنوی از مراتب و درجاتی برخوردار است که بر اساس تکامل قوای عقلی او و چگونگی هماهنگی بین آن قوا، شکل گرفته است؛ به همین منظور نفوس تکامل یافته را به سه دسته‌ی انبیا، حکما و ازکیا، تقسیم نموده و در عین اینکه هر سه را انسان معنوی و متعالی می‌داند، اما درجه‌ی تکامل انبیا و حکما را بالاتر از ازکیا دانسته و می‌گوید: انبیا و حکما به خاطر برخوردارگی از تمامی مراتب عقل و بالاترین مرتبه‌ی دریافت عقلی که همان عقل قدسی (حدس) است و

۱- مرتضی، مطهری، انسان در قرآن، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳، ص ۲۹.

۲- ر.ک. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، قم: جلد ۲، انتشارات صدرا، ۱۳۸۹، ص ۴۲.

۳- مرتضی، مطهری، صد گفتار، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع) ۱۳۸۲، ص ۱۴۹.

۴- محمدحسین، طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ج ۱، قم: انتشارات بوستان کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۹، ص ۶۱.

۵- همو، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم: انتشارات صدرا ۱۳۸۰، ص ۳۵.

بدون آموختن و کسب صاحب علم می‌شوند، در مرتبه‌ی بالایی از تعالی معنوی و عقلانی هستند تا جایی که به دخل و تصرف در هستی دست می‌زنند. و از کیا به خاطر برخورداری از اخلاق پسندیده و مراتب دانش و آگاهی که به دست آورده‌اند، اما چون درجه‌ی ضعیف‌تری از تکامل را دارند، در مرتبه‌ی پایین‌تری از آنها قرار گرفته‌اند.^۱

آیت الله جوادی آملی از دیگر مفسران قرآن کریم، ضمن معرفی انسان معنوی، می‌گوید: قرآن، انسان حقیقی را «حی متألّه» معرفی کرده است. یعنی انسانیکه با مرگ تن پایان نمی‌پذیرد و خداخواهی او مسبوق به خداشناسی وی، و ذوب او در جریان الهیت است. لذا انسان معنوی، کسی است که حیات الهی، جاودانی، تأله و خداخواهی فطری خویش را در مکتب الهی و تعالیم قرآنی به فعلیت رسانده، و مراحل تکامل انسانی را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسنی الهی و تخلق به اخلاق الله می‌پیماید. اینگونه انسانی که عالم به معارف الهی و قرآنی است به مقام «بیان» رسیده است یعنی از وضعیت روشنی بهره‌مند است. می‌داند از کجا آمده و به کجا می‌رود.^۲ نیز رابطه‌ی او با خودش، جهان اطراف و روابطی که بین اجزای جهان برقرار نموده، مبرهن است.

در جای دیگر آمده است: انسان معنوی، انسان عاقلی است که عقل خود را از شواغل به مادیات و شهوات پاک ساخته است. در اینجا، ضمن اینکه ریشه‌ی معنویت، از معنا دانسته شده، بیان گردیده که موطن معنا عالم عقل است، لذا انسان معنوی همان انسان عاقلی است که علاوه بر سلوک فکری سلوک عملی هم نموده است، یعنی از عقل معنوی برخوردار گشته است.^۳

مندوبیران که از فلاسفه‌ی الهی غرب است زندگی انسان را دارای سه پایه و مرحله می‌داند: «مرحله حیوانی، مرحله انسانی، و مرحله ملکوتی (معنوی). زندگی در مرحله حیوانی بر پایه‌ی انفعال و تخیل است. و در مرحله انسانی، بر اساس تعقل و تفکر اما در مرحله ملکوتی انسان از خودبینی و منی گذر کرده و جویای حق می‌شود. زیرا آدمی بر سر دو راهی هوا پرستی و خداپرستی قرار دارد. اگر تسلیم انفعالات شد در طبیعت مستهلک می‌شود و اگر قوه‌ی روحانی خود را پرورد به خدا نزدیک می‌شود».^۴

۱- ابن‌سینا، مجموعه رسائل ترجمه هفده رساله، رساله‌ی نفوس کامله، ترجمه سید محمود طاهری، رساله مبدأ و معاد، ترجمه محمود شهابی، قم: انتشارات آیت اشراق، چاپ اول، ۱۳۸۸، ص ۳۲۵.

۲- عبدالله، جوادی آملی، انسان از آغاز تا انجام، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹، صص ۱۰۵-۱۱۴.

۳- غلامحسین، ابراهیمی دینانی، عقلانیت و معنویت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳، صص ۱۵۰-۱۶۰.

۴- محمدعلی، فروغی، سیر حکمت در اروپا، ج ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۵، ص ۶۲.

یکی از اندیشمندان گفته است: «در طول تاریخ، معنویت، که محصول مشترک تمام ادیان توحیدی است، به زندگی انسان‌ها جهت داده است. حضور معنویت در متن زندگی، الم و اضطراب را زایل کرده و رضایتمندی انسان را میسر ساخته است. معنویت بر خلاف تصور بعضی، هم تجلیات درونی دارد و هم تأثیرات بیرونی. در بعد درونی با مراقبه، مکاشفه، محاسبه و سیر و سلوک توأم است. این خلوص باطن و تکامل روحی در روابط اجتماعی هم اثر مستقیم می‌گذارد، و انسان معنوی را از زورگویی، تجاوز، انحراف و ظلم باز می‌دارد. به همین دلیل، انسان معنوی، در محیط اجتماعی، انسانی مهربان، معقول، مسؤولیت‌پذیر، عدالت‌طلب، آرمان‌خواه و مولد است.»^۱

استاد مطهری، ضمن ارائه‌ی تعریفی از ایمان، انسان معنوی را چنین معرفی می‌نماید: «گرایش‌های والا و فوق حیوانی که در انسان وجود دارد، آنگاه که پایه و زیربنای اعتقادی و فکری پیدا کند نام «ایمان» به خود می‌گیرد».^۲ از نظر قرآن انسان موجودی است که: «همه‌ی کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خود باشد، شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد «ایمان» است. از ایمان، تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا بر می‌خیزد، و انسانی که دارای همه‌ی کمالات انسانی است (انسان معنوی)، انسان بعلاوه ایمان است. انسان منهای ایمان ناقص است...».^۳ شهید مطهری معنویت را اساس و پایه رشد و تکامل انسان معرفی می‌نماید آنجا که بیان می‌کند: «معنویت پایه تکامل است».^۴ و انسان معنوی که یک فرد تکامل یافته است، بر محیط بیرونی و درونی خود تسلط نسبی دارد. فرد تکامل یافته یعنی وارسته از محکومیت محیط بیرونی و درونی، و وابسته به عقیده و ایمان.^۵

۱- شهریار، زمانی، ماجرای معنویت در دوران جدید «از گالیله تا فروید»، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۱.

۲- مرتضی، مطهری، انسان و ایمان، تهران: نشر صدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۲.

۳- همو، انسان در قرآن، ص ۱۵.

۴- همو، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۲۵۸.

۵- همو، انسان و ایمان، ص ۱۶.

۴- معنویت فلسفی

سؤال مهمی که به ذهن متبادر می‌شود این است که، چه رابطه‌ای بین معنویت و عقلانیت وجود دارد؟ معنویت با تسلیم همراه است و عقلانیت با چرا و چگونه گفتن و یافتن نسبت بین معرفت و حقیقت. دیانت و معنویت، حریم و خط قرمز دارد و از طرفی فیلسوف به دنبال طرح سؤال است، لذا چگونه می‌شود بین فلسفه و معنویت، رابطه برقرار نمود؟

در جواب باید گفت درست است که فکر دینی تسلیم شدن است، ولی فکر دینی می‌تواند معقول باشد. چون دین از عالم بالا و از مَکَمَنِ غیب آمده و از عالم عقل عبور کرده است، پس معقول است، و به نحو معقول بیان شده است. لذا فیلسوفی که عقلانی و استدلالی فکر می‌کند، می‌تواند در پرتو تعقل عمیق، برداشت عمیق‌تر و عقلانی‌تر از دیانت داشته باشد و اگر کسی فیلسوف نباشد، برداشت او عامیانه و سطحی است، فیلسوف از دین اساساً برداشت معقولانه دارد.^۱

بنابراین معنویت او را می‌توان معنویت فلسفی نامید. عقل فلسفی می‌تواند با دیانت کنار بیاید، زیرا متواضع‌ترین موجود خداوند، عقل است. عقل وقتی که بفهمد، سر تسلیم فرود می‌آورد، لجاجت نمی‌کند، لجاجت مربوط به عقل نیست، بلکه مربوط به خواسته‌ها و شهوت‌های انسانی است. عقل خالص، عقلی است که با خواسته‌های انسانی آغشته نیست، و همیشه در برابر واقعیت تسلیم است. بنابراین متواضع است، و چون متواضع است در مقابل حقایق دین تسلیم است.^۲ لذا معنویت فلسفی، یعنی همان معنویتی که از راه استدلال و با نیروی عقل، البته عقل خالص گشته از شهوات دنیوی به دست آمده باشد.

۵- فلسفه الهی

همه‌ی انسان‌ها در تمامی ملت‌ها چه گذشته و چه حال، در زندگی فردی و اجتماعی خود همواره در جستجوی واقعیت اشیا بوده‌اند تا اشیا واقعی را از غیر واقعی بشناسد و آنچه را که حق تشخیص دهند، بپذیرند. انسان همواره علاقه‌مند است که در تمام شئون زندگی خود از این شیوه پیروی کند و این درست همان چیزی است که آن را «فلسفه» می‌نامیم.^۳ در ادامه، «این کاوش را عمومیت داده، در صدد بر می‌آید در مورد خود «هستی» به بحث و فحص بپردازد و از انواع و اقسام و خواص و احکام آن جستجو کند و سرانجام اندیشه‌ی خود را پیرامون مسائل کلی

۱- غلامحسین، ابراهیمی دینانی، عقلانیت و معنویت، ص ۵۸.

۲- همان، ص ۶۱.

۳- محمد حسین، طباطبایی، مجموعه رسائل، ج ۱، ص ۱۸۴.

چون: علت و معلول، امکان و وجوب، قوه و فعل و قدم و حدوث به کار اندازد. این‌گونه بحث‌ها اگرچه تنها به صورت اجمال و سربسته برای انسان قابل درک است ولی همین بحث‌های مجمل است که انسان را به بحث و کاوش از مسائل ماوراء الطبیعه سوق داده و او را از جهان طبیعت به ماورای آن متوجه ساخته، و سرانجام او را به غور در «مبدأ هستی» وادار می‌سازد، زیرا انسان در می‌یابد که جهان مادی در هستی خود همواره محتاج و نیازمند دیگری است، و هرگز بدون تکیه بر علتی که نیازهای او را برطرف سازد نمی‌تواند روی پای خود بایستد و این سلسله‌ی هستی که همه‌ی حلقه‌های آن سراپا فقر و نیاز است باید به یک مبدأ و علتی منتهی گردد که او دیگر نیازمند چیزی نباشد و در هستی خود مستقل باشد.

این همان «فلسفه الهی» است که از مبدأ هستی یعنی وجود اقدس خداوند عزّ اسمه - بحث می‌کند. اگر چه موضوع فلسفه عمومی، اختصاصی به این بحث ندارد، ولی اهمیت این موضوع به قدری است که همه‌ی مسائل فلسفی را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. زیرا مسائل پراکنده فلسفی را به یکدیگر ارتباط می‌دهد و آنها را از تشتت و پراکندگی به سوی وحدت و یکپارچگی می‌کشد. به مباحث خشک فلسفی روح می‌دمد و آنها را به صورتی آراسته، در چهره‌ای جذاب و جالب ظاهر می‌سازد، زیرا تنها فلسفه‌ی الهی است که در میان همه پدیده‌ها و موجودات جهان هستی ارتباط ناگسستنی برقرار می‌سازد و همه‌ی آنها را به یک مبدأ که پدید آورنده‌ی همه‌ی موجودات است مربوط می‌کند.^۱

در ادامه علامه‌ی طباطبایی بیان می‌کند: «فلسفه‌ی الهی که شناخت ماوراء طبیعت از روی دلایل عقلی است هیچ تفاوت و تعارضی با معارف دین ندارد زیرا دین هدفی جز این ندارد که، مردم را در پرتو هوش، استعداد و نیروی استدلال که فطرتاً به آن مجهزند، به شناخت حقایق جهان فراماده نائل سازد، و این درست همان چیزی است که به آن «فلسفه‌ی الهی» گفته می‌شود.^۲ پس، فلسفه‌ی الهی همان شناخت و درک واقعیت‌های متافیزیکی است که از طریق استدلال‌های عقلی قابل دریافت می‌باشد و هیچ تعارضی در این وصف دیده نمی‌شود.

۶- معنویت اسلامی

در جامعه اسلامی، بزرگان اهل معرفت، همواره اصرار دارند که بدون شریعت نمی‌توان به مسلک عارفان درآمد و به حقیقت رسید؛ زیرا اگر راه الهی طی نشود، به جای مکاشفات و مشاهدات

۱- همان، صص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- همان، ص ۱۸۸.